

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

در کیفیت ارتباط بین زمانی و ثابت مطالب جافتاده‌ای دارد که اگر خدا بخواهد امروز آن مسائل را تمام کنیم. در کیفیت ارتباط عرض شد که زمان یک مسئله اعتباری است، چرا که مسئله حقیقی عبارت است از ترتب الشیء علی شیء آخر که این یک امر واقعی است و در نسبت اشیاء بین یکدیگر این مسئله باید مورد لحاظ قرار بگیرد من باب مثال ترتب معلول بر علت و تأخر معلول از علت و تقدم علت بر معلول این یک مسئله واقعی است و حتی خود اراده و ذات حق هم نمی‌تواند جای علت را با جای معلول عوض کند.

یعنی با قید علت و با حیثیت علت اقتضای ذاتی او است مثل این ذات باری که علة الاشياء و علة العلل است معلول و مخلوق بشود که محال است ذات باری هم نمی‌تواند جای یک را با دو عوض کند چرا که جای دو بعد از یک است و جای چهار بعد از سه و جای سه قبل از چهار است این قبلیت و بعدیت یک امر واقعی و حقیقی است و این مسئله باید از زمان که مسئله‌ای است متدرج الحصول و متدرج الثبوت امتیاز پیدا بکند آن چه که در خیلی از اوقات موجب اشتباه ما می‌شود این است که بین این دو مسئله را خلط می‌کنیم در این که یک چیزی باید بعد از امر دیگری باشد شکی نیست ولی این که آیا ذاتی او زمان است و زمان باعث می‌شود این یک مطلبی است که انسان آن مسئله را انتزاع و اعتبار می‌کند به نحوی که همراه با او این خصوصیت زمانی را هم ذاتی برای تحقق آن شیء به حساب می‌آورد به طوری که اگر آن ذاتی منتفی بشود خود آن شیء هم منتفی خواهد شد و این مسئله‌ای است که ما خیلی روی آن تکیه داریم و پافشاری می‌کنیم و این نکته باید به نحوی روشن شود که بتوان بین

مسئله حادث و قدیم ارتباط ایجاد کرد. در کتاب افق وحی مطرح شده که چطور ممکن است که یک نفر در یک قبیله خاص و در یک فرهنگ خاص و در یک عشیره خاص و در تحت شرایط خاصه است بتواند فرهنگ بعد از زمان خود را که هنوز تحقق خارجی پیدا نکرده است درک کند.

طرح این مسئله صرف نظر از این که نشان دهنده این است که به طور کلی افرادی که این گونه مطالب را مطرح می کنند اصلاً بویی از غیب و از اطلاع بر حقایق غیبی ندارند و صرفاً به جریانات و به حوادث به صورت مادی نگاه می کنند و از مادی او می خواهند به آن حقیقت مجرد و اطلاقی راه پیدا بکنند که این مسئله طبعاً واضح البطلان است زیرا نمی توان از جزئیت به کلیت رسید و این جزئی نمی تواند انسان را به کلی برساند زیرا جزئی در تحت آن محدوده شرایط خودش قبول جزئیت می کند و نمی تواند آن حقیقت والای کلی و مجرد را ترسیم کند، مگر این که انسان راه دیگری را طی کند و بخواهد خود را به آن مجرد اطلاقی برساند والا امکان رسیدن این مسئله نیست همچنین علاوه بر این نشان دهنده این است که این افراد تصور و ادراکی از آینده ندارد، در آن جا من عرض کردم وحی و مسئله اطلاع بر غیب و اطلاع بر فرهنگها و مسائل علاوه بر این که در کلام رسول خدا و ائمه علیهم السلام به وفور یافت می شود لکن همین که آنها خبر می دهند که این قضایا در آخرالزمان اتفاق می افتد مثلاً هنگامی که می فرمودند: زنان در آخرالزمان لابسات عاریات هستند مردم تعجب می کردند که چطور ممکن است که یک شخصی در عین این که لابس باشد عاری باشد؟ تا وقتی که این لباسهای جدید آمد و مسئله روشن شد یا فرض کنید که راجع به آن شرایط مثلاً اشراط الساعة که رسول خدا به سلمان می گوید و هم سلمان می گوید که هکذا یا رسول الله و حضرت فرمودند: انی و رب الکعبه و الذی نفسی بیده

اینها از کجا نقل شده یا اذکاری که مربوط به غیب است از کجا نقل شده است حقایقی که بیان می‌شود اصلاً وجود خارجی ندارد پس از کجا این مطالب نقل می‌شود اینها چیزهایی است که تحققش و عینیت آن برای ما کالشمس فی وسط النهار روشن است به طور کلی اطلاع بد حقایق ماوراء طبیعت اختصاصی به شیعه و اسلام ندارد حتی برای مسیحیت، یهودیت حتی غیر از متدینین هم این مطالب مطالبی است که واضح و آشکار شده است و صحتش به ثبوت رسیده و انکارش صرفاً یک نوع مکابره است و هیچ فایده علمی در این زمینه نیست مثالی زدم که افراد برای مطالعه یک کتاب نمی‌توانند از آخر کتاب را بخوانند، کتاب باید از اول خوانده شود به طوری که فهمیدن هر مطلبی مترتب است بر فهمیدن صفحه قبل تا شما صفحه ۱۷ را نخوانید صفحه ۱۸ را متوجه نمی‌شوید و تا صفحه ۱۸ را مطالعه نکنید صفحه ۱۹ را نمی‌فهمید باید صفحه به صفحه کتاب مطالعه شود تا به آخر برسد این برای افرادی است که قاری کتاب هستند نمی‌توانید از وسط کتاب شما باز کنید و شروع به خواندن کنید و بگویید که مطلب در این جا هست بلکه سیر ترتبی مطلب اقتضا می‌کند که یک مسئله حتماً بعد از مسئله دیگری قرائت بشود و درک هر مسئله‌ای حتماً باید مترتب بر درک و ادراک مطلب ماقبل باشد لذا در این مسئله شما زمان را احساس می‌کنید.

یعنی وقتی که یک کتاب را دست می‌گیرید هر چه هم که سریع باشد یک کتاب هفتصد صفحه‌ای را در عرض ۳ روز زودتر نمی‌توانید بخوانید سه روز وقت می‌گذرد تا این که اوراق یکی یکی پس از دیگری مورد مطالعه قرار بگیرد و از ابتدا به انتها برسید بنابراین برای فهمیدن مطالب احتیاج به زمان دارید برای فهمیدن مطالب نیاز به گذشت زمان دارید تا اینکه آن مطالب را بفهمید و در این نیاز شما ناچارید که از آن قانون خلقت پیروی کنید، نمی‌توانید خود را از

تحت قانون بیرون بیاورید آلا در تحت یک شرایط خاص که آن بماند ولی فعلا بحث همین شرایط عام است در این شرایط عام باید زمان بگذرد باید سه روز بگذرد تا این که شما به آن صفحه آخر برسید اما برای کسی که خودش مؤلف کتاب هست آیا برای او هم بین صفحه اول و صفحه بیست و یک تفاوت است و بین صفحه بیست و یک و صفحه چهل و هفت تفاوت است یعنی اگر الان از این شخص بپرسند که صفحه ۴۷ کتابی که نوشتی چیست؟ می‌گوید اول صبر کنید فکر کنم و صفحه اول ورق زدن دوم ورق زدن سوم زدن تا می‌رسد به صفحه ۴۷ و این مطالب را می‌بیند آیا او این گونه فکر می‌کند؟ یا این که وقتی از او بپرسند اگر حافظه او حافظه خوبی باشد و در احضار اقتدار کافی را داشته باشد شروع می‌کند به گفتن مطلب و هنگامیکه باز می‌کنید می‌بینید درست است تا از او بپرسند صفحه ۱۹۱ شما چه نوشتی جواب می‌دهد هیچ نیاز نیست در احظار صفحه ۱۹۱ صفحات قبل را هم در ذهنش مرور کند و حنی در صفحات نیز تقدم و تأخر را حفظ می‌کند زیرا همان طور که عرض کردم این تأخر ذاتی است چون تأخر به کم و عدد برمی‌گردد تا صفحه ۱۹۰ در ذهن او نباشد صفحه ۱۹۱ را نمی‌تواند بیاورد و یا چرا به جای ۱۹۰ صفحه ۲۵۰ را بیاورد پس معلوم میشود در این مسئله عدد تأخر یک عدد بر عدد دیگر یک مطلب ذاتی است خدا هم نمی‌تواند جای ۱۹۰ را با ۱۹۱ عوض کند چون صفحه ۱۹۱ یعنی یک پدیده ای که در ذات خودش متأخر از پدیده دیگر است لذا قاعده علت می‌گوید علت باید مقدم باشد وقتی که شما می‌گویید اکبر آقا پدر اصغر آقا است وقتی این مطلب را می‌گویید یعنی حیثیت علت در اکبر آقا متحقق است آن اصغر آقا فرض کنید که شده معلول دیگر این دو تا نمی‌توانند جایشان را عوض کنند چون این معلول برای او است چطور ممکن است که معلول جایش برگردد و بشود اصغر

معلول را با علت عوض کند یعنی از آن که حیثیت علی برگردد به حیثیت معلولی برسد و از این نقطه نظر تفاوتی نمی‌کند چه بین ما و چه بین خود نویسنده پس از نوشتن کتاب نه قبل از نوشتن کتاب قبل از نوشتن کتاب هم نویسنده هم مانند ما است یعنی همان طوری که ما برای خواندن و قرائت کتاب نیاز به زمان داریم و باید صفحات را یکی پس از دیگری ورق بزنیم نویسنده کتاب هم برای نوشتن کتاب او هم مانند ما نیاز به زمان دارد و باید صفحات را یکی از پس از دیگر بنویسد و یکدفعه نمی‌تواند صفحه ۱۹۱ را بنویسد در حالیکه هنوز ۱۹۰ را ننوشته است همان جور مانند ما جلوبیاید تا برسد به آن نقطه این از نقطه نظر ترتب یک عدد بر عدد دیگر است که بین ما و آن نویسنده فرقی نیست هر دوی ما در این مسئله شریک هستیم. از نقطه نظر ترتب یک صفحه بر صفحه دیگر بین نوشتن کتاب ما و بین قرآن کریم که بر رسول خدا دفعتاً نازل شده است فرقی نیست هم ما باید صفحه ۲ را متأخر از صفحه ۱ بنگاریم و هم در کتاب کریم باید فلان سوره پس از فلان ببینید دقت کنید در این قضیه پس از فلان سوره آمده باشد امکان ندارد اگر قرار بر این باشد که دفعتاً واحده باشد یا تدریجی باشد هر چه می‌خواهد باشد، انزال باشد تنزیل باشد اگر قرار بر این است که سوره علق **أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ** **أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ** ﴿۱﴾ باشد دیگر نمی‌شود سوره بقره سوره اول باشد دیگر نمی‌شود سوره آل عمران جای خودش را با سوره ایلاف عوض کند قرآن باید از نقطه نظر کیفیت نگارش یا کیفیت ترتیب کتاب عالی باشد یکی مقدم است یکی موخر است در شب لیلة القدر قضیه انزال است آن در آن جا باید تقدم و تأخری

در کار نباشد ولی در مقام تنزیل اول سوره قلم می‌آید و بر رسول خدا نازل می‌شود و بعد در آخر هم سوره نصر که اذا جاء نصر الله والفتح آن جا بیاید نازل باشد مسئله تقدم و تأخر یک امر ذاتی است و ذاتی لایتغیر و لا يتعلل نیاز به علت ندارد نیاز به تغییر و تبدل ندارد نمی‌تواند علت بگیرد چون خود شما در آن مفهوم ترکیب صور لحاظ ترتیب و تأخر و تقدم را کردید تقدم و تأخر یک مسئله ذاتی است فرقی نمی‌کند از آن طرف در آن چه را که بین تألیفات ما و بین قرآن کریم است لکن یک مطلب دیگر هست و آن نفس خود نگارش است که در مورد کتابهایی که افراد بنی آدم می‌نویسند این را با قلم می‌نویسند ولی در مورد قرآن اینها باید در هر واقعه‌ای جبرئیل بیاید و این واقعه و حوادث را در طول بیست و سه سال زمانی که از زمان بعثت رسول خدا می‌گذرد تا زمان ارتحال و شهادت آن حضرت این مسئله امتداد پیدا می‌کند بیان کند.

در این مسئله بین کاری که ما انجام می‌دهیم و کاری که رسول خدا انجام می‌دهد از این نقطه نظر که مقام مقام تنزیل هست فرقی نیست آن که ابتدا در غار حرا بر رسول اکرم آمده سوره قلم آمده ولی آیات حجاب و آیات حرمت خمر در مدینه آمده و این آیات حجاب و خمر در مکه نبوده در این سیزده سالی که راحت بودند و هنوز تکلیف نیامده دیگر علی کل حال در مدینه آمده و این زمان در آن جا شامل این قضیه شده است فرقی که بین نوشتن ما و بین آن چه که در قرآن وجود دارد و آن چه که ما در نوشتن خود برای این که صفحه اول را به دوم و سوم تبدیل کنیم احتیاج به گذشت زمان داریم یک ساعت و دو ساعت و سه ساعت باید بگذرد ولی برای رسول خدا نگارش قرآن زمان نمی‌خواهد یک مرتبه انا انزلناه فی ليله القدر یک مرتبه بر قلب پیغمبر زد و پیغمبر احساس کرد همه قرآن در وجود او هست کاری به ترتیب نداریم کاری نداریم به این که اول

سوره قلم بوده این مسائل نداریم لذا امیرالمومنین علیه السلام وقتی که به دنیا آمد اتفاقاً اهل تسنن این قضیه را نقل کردند که وقتی که قنداقه حضرت را دادند به پیغمبر قبل از این که پیغمبر مبعوث به رسالت بشود و هنوز قرآنی نیامده بود و نه سوره قلمی باشد و نه سور دیگری یک مرتبه امیرالمومنین شروع کرد و سوره مومنون را خواندن **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾** وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ^۱ و شروع کرد این آیات این در حالیکه هنوز پیغمبر به رسالت نرسیده این امیرالمومنین اینها را از کجا می خواند هنوز اصلاً رسالتی در کار نیست هنوز اصلاً جبرئیلی نیامده تا این که بخواهد ترتیبش را بیان کند حساب و کتاب دارد حالا آن که به زبان درآمدن و قرآن خواندن به جای خود همه ائمه وقتی که به دنیا می آمدند شهادت می دادند حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه هم که وقتی که به دنیا آمدند این آیه **وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً وَجَعَلْنَاهُمُ الْوَارِثِينَ** ^۲ این تکلم حضرت با تکلم امیرالمومنین هر دو یکی است ولی فرقی این بود که قبل از بعثت بود ولی امام زمان بعد از بعثت است ولی هیچ تفاوتی در طفلی که به دنیا می آید که هنوز زبان باز نکرده که از مادرش شیر بخواهد بیاید قرآن بخواند معلوم است که قضیه به قبل و بعد زمانی در نزول قرآن کاری ندارد این مبحثش چیز دیگری است و افقش افق دیگری است حالا یا مانند بعضی ها صاف بیاییم و انکار کنیم و بگوییم همه روایاتی است که درآمده و اینها را غلات

۱- سوره المومنون (۲۳) آیات ۱ الی ۳

۲- سوره القصص (۲۸) آیه ۵

شیعه درآورند که این جایگاه خودش را دارد و فقط کار ما انکار کردن است به هر جا می‌رسیم که گیر کردیم (نرد الی الله) و رسوله هر چه دلمان می‌خواهد انکار می‌کنیم هر چه نمی‌فهمیم به حساب جهل بقیه می‌گذاریم و هیچ تا به حال به خودمان فکر نکردیم که یک خاکی بر سرمان بکنیم آخر هی آمدن و انکار کردن و این را کنار زدن و آن را کنار زدن غیر از این که بدبختی دیگری بر بدبختی‌های خودمان اضافه کنیم کاری نکردیم دردی را دوا نکردیم مثل خفاش می‌ماند که تاب دیدن خورشید را ندارد لذا چشمش را می‌بندد می‌گوید خورشید نیست تو نمی‌توانی ببینی بیا چشمت را باز کن و معالجه کن و استفاده کن این مسئله چگونه است؟ آی خدا هم مانند ما برای تسجیل سوره قرآن زمان بکار برده است و زمان تأثیر داشته در این نگارش و تسجیل آیات قرآن یا نه در این آیات قرآن و ترتیب سور یکی پس از دیگری و این که شش هزار و شش صد و چند آیه قرآن این دفعتا واحده صورت خارجی و صورت عینی پیدا کرده است. حال اینکه می‌شود که دفعتا واحده صورت تکون پیدا بکند این درکش برای ما مشکل است.

من یک مثالی الان برای شما می‌زنم، مثال از خودمان بزنیم، دست من چند تا انگشت دارد؟ هر کدام اینها مترتب بر دیگری است یعنی این انگشت مقدم بر این است و انگشت بعدی هم مآخر از این است من می‌خواهم این چهار تا پنج تا انگشت را به شما نشان بدهم یکدفعه می‌گویم یک بعد از چند ثانیه انگشت دوم می‌آید بعد یکدفعه سوم می‌آید می‌بینید زمان دارد می‌گذرد برای ارائه این انامل هر کدام یکی دو ثانیه طول می‌کشد می‌شود چهار بعد هم فرض کنید که پنج یک وقتی این طور است یک را نشان می‌دهند یک وقتی دو را نشان می‌دهند یک وقتی سه این یکی پس از دیگری در هنگام اراده است اما یک وقت همه را

با هم باز می‌کنم، حال کدام مؤخر شد؟ هیچ کدام آخر یعنی برای نشان دادن هم انگشتها یک زمان بیشتر وجود ندارد و همزمان خواهد بود این می‌شود ابداع ببینید خیلی مثال ساده می‌شود جنبه ابداعی قرآن کریم این گونه بر پیغمبر نازل شد نه این که اول سوره قلم بیاید بعد سوره قیش بیاید بعد سوره حمد بیاید بعد سوره توحید بیاید یکی یکی بیاید پیغمبر هم در غار حرا بنشیند که این کی تمام می‌شود همین جوری دارد می‌آید جریان که بر پیغمبر می‌آمد عادی نبود قصه نبود جان من این یک حقیقتی از حقایق بود که باید رسول خدا در عالم وجود این حقیقت را پیاده کند کمر پیغمبر این جا شکست همین که یک سوره آمد فرض کنید که این آیه را برو بگو هر کدام از این آیات را باید بیاوری و روی آن کار کنی و با مردم در میان بگذاری و اثبات کنی و خودت را **إِنَّا سُنَلِّقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**^۱ ۱) بله سنلقى عليك قولاً ثقیلاً که این حقیقت لا اله الا هو است حقیقت معنای توحید است که هم باید خودت به این حقیقت معنای توحید باید متحقق بشوی با تمام تعلقات به دنیا و دنیاها و نفسانیات و امثال ذلک آن حقیقت توحیدی را باید به آن تحقق و تعلق پیدا کنی تعلقات که در این دنیا هست باید تبدیل به تعلق توحید کنی دم شتر به زمین می‌رسد و ثانیاً باید بیایی اینها را برای مردمی که غیر از شکم و زیرشکم چیزی حالیشان نمی‌شود پیاده کنی و آنها را از این ورطه بیرون بیاوری از این عالم خارج کنی لذا در خبر دارد که شیبّتی سورة هود^۲ در یک خبر دیگر هست (لمکان استقم) که در سوره هود هست استقم کما أمرت همان طوری که مأمور هستی استقامت باید بکنی

۱- سوره المزمل (۷۳) آیه ۵

۲- وسائل الشیعه ج ۴ ابواب قرائه القرآن (سوره هود) باب ۳ ج ۵

بایستی و نباید فرار کنی، خدایا خودت می‌دانی من چه کاره هستم نباید بگویی باید پای اینها بایستی پای این جنگها بایستی پای این عمر بن عبدود بایستی پای از دست دادنها بایستی پای تمام مسائل باید بایستی پای تمام قضایایی که تا روز قیامت متحقق می‌شود باید بایستی متوجه شدید فقط خیال کردی همین ۲۳ سال زمان پیغمبر بود و تمام شد رسول خدا تمام قضایا و حقایقی را که در این عالم اتفاق می‌افتد تا روز قیامت مسئولیت همه را بر دوش خود گرفته چون او این نظام و شرع را آورده و خود او باید نسبت به این مسائل تحمل داشته باشد ما یک بیست و سه سال همین طور می‌بینیم اما این ۲۳ سال بر پیغمبر چه گذشت متوجه نمی‌شویم علی کل حال این نحوه‌ای که آمده و بر پیغمبر انزال شده این چقدر زمان برده این از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس چقدر زمان برده است یعنی جبرائیل وقتی که آمد این را بر قلب رسول الله نازل کرد چند ساعت وقت برد شما با سریعترین کامپیوتر وقتی که بخواهید دانلود کنید بالاخره فرض کنید که یک فیلم نمی‌دانم دو ساعته که بخواهد با هر سرعتی باشد پنج ثانیه زمان برده یعنی یک دو سه چهار پنج درست شد برای پیغمبر پنج ثانیه نبوده چهار ثانیه نبوده یک ثانیه هم نبوده چون یک ثانیه هم باز خودش یک زمان است فقط پیغمبر احساس کرد همین این احساس بوده دیگر این احساس زمان نبوده که چه بوده خب این کجا بوده آیات قرآن نبوده ببینید آن حقایق مثالی را دارم می‌آورم به آن جنبه عینی خارجی می‌دهم اگر دقت کرده باشید همان را دارم می‌آورم و نزدیک می‌کنم و همراه با آن حقایق مادی و عینی خارجی همه را یکی می‌کنیم آن که بر قلب رسول خدا آمد آیا پیغمبر در یک نظر واحد و در یک دیدگاه واحد آیا همه را دید یا اینکه نیاز بود آمدنش یک ثانیه یا دو ثانیه یعنی زمان نبرد ولی پیغمبر برای ادراکش و برای قرائتش باز نیاز به زمان داشت یعنی نشست در

غار حرا دستش را گذاشت این جا ببینیم اول چه بود این که گذاشته بالاخره در این قلبمان گذاشتند چه بوده قضیه شروع می کند از اول فرض کنید الحمد لله رب العالمین و خواندن که این بابا چند روز طول می کشد تا بخواهد همان جور که بر این قلب رسول خدا افاضه شد همان جور هم قلب رسول خدا آن را تلقی به قبول کرد این تلقی به قبول یعنی اطلاع کیفی و کمی و مفهومی حالا غیر از مفهوم تکوینی که این قرآن خودش یک حقیقت تکوینی است که این محاکمی با مراتب وجود در همه سبع سماوات است آن یک بحث دیگری است همین مفهوم الفاظی را می گیریم هفتاد بطن آن را کاری نداریم این یک اطلاع کیفی و اطلاع کمی و مفهومی دفعه^۱ واحده در نفس رسول خدا تحقق پیدا کرده است با حفظ حیثیت کمیّه و کیفیه یعنی کمیّه یعنی این عدد صور بوده است دفعه رسول خدا فرمود که ۳۱۳ تا است نشمرد این برای چیست چرا که کمیت و کیفیت سور و تمام خصوصیات آیات را تا آخر قرآن اطلاع پیدا کرد منتهی پیغمبر صدایش را درنیامد تا این که کم کم جبرائیل آنها را یک به یک و آیه به آیه در نفس او ایجاد کند و این را به منصفه خارجی برساند و الان در همان موقع که انا نزلنا علیک انزلنا علیک قولاً ثقیلاً همان موقعی که این سوره و این آیه بر پیغمبر آمد همان موقع * يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ^ط وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ^۱ روز غدیر هم آمد یعنی این در همان غار حرا که بر پیغمبر بود یا این که در غیر غار حرا یا ماه رمضان بوده در همان لیلہ القدر ۲۳ سال بعد هم آمد یعنی پیغمبر همان موقع اگر حضرت خدیجه سلام الله علیها از آن حضرت سوال می کرد که آخر این ۲۳ سال چه می آید فوری حضرت می فرمودند

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک یعنی روز غدیر داریم نصب خلافتی داریم علی را می‌خواهیم بله اینها را به کسی نگو بگذار یکی یکی بگذرد روزها بیاید حوادث بیاید بگذرد تا به این جا ما برسیم همه اینها بر نفس پیغمبر دفعه واحده می‌آید پس زمان در این جا چه شد، ترتیب در این جا هست تقدم و تأخر در این جا هست ترکیب در این جا هست عدد در این جا هست قبل و بعد در این جا هست همه اینها زمانش کو زمان که ذاتی نیست ولی همین که بخواهد صورت خارجی به خود بگیرد از زبان پیغمبر بیاید بیرون شروع کرد کتور انداختن ثانیه یک ثانیه دو ثانیه سه این برای چیست برای ظهور آن حقیقت و ادراک در خارج است این که می‌خواهد در خارج ظهور پیدا بکند با این مخاطبی که فقط گوشش می‌شنود غیر از گوش چیز دیگر ندارد که با او بشنود این مخاطبی که فقط وسیله برای ادراکش چشم است وسیله دیگری ندارد که با او ادراک کند با این مخاطب با این گوش با این چشم می‌بینید شروع کرد به کتور انداختن از بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌کند الحمدلله تا آخر سوره فرض کنید که ناس این همین طور طول می‌کشد یکدفعه نگاه می‌کنی شش ساعت طول کشید یکسره خواندنش هر جزئی فرض کنید که بیست دقیقه هم باشد به طور متوسط می‌شود شش ساعت وقت گرفت چرا بر پیغمبر این شش ساعت وقت نگرفت چون چشم و گوش پیغمبر این نبود غیر از این چشم و گوش و سیله دیگری برای ادراک بود آن هم که در آن زمان نیست پس بنابراین زمان برای چیست زمان برای این است که آن چه که زمان است عبارت است از بقاء الشیء خودش امر واقعی خارجی، الان من آمدم در اینجا نشستم و از وقتی که نشستم تا الان یک واقعیتی گذشته واقعیت چیست؟ استمرار بقا یعنی من قبل از این که بیایم بنشینم عدم بوده و بعد از آمدن در این جا وجودی تحقق پیدا کرده و بر این وجود استمراری تحقق پیدا

کرده است و آن استمرار مسئله واقعی است نه این که دفعی باشد از وقتی که نشستم تا الان که دارم صحبت می‌کنم این استمرار هست و آیا این استمرار را شما به او زمان می‌گویید ما به او زمان می‌گوییم یعنی ما می‌آییم بر این استمرار یک زمانی را بار می‌کنیم می‌گوییم که آن لحظه جلوس ساعت هفت و نیم بوده بعد همین طور صحبت ادامه پیدا کرده شده هفت و سی و پنج دقیقه استمرار پیدا کرده شده هفت و چهل دقیقه و الان آمده ساعت شده هشت و بیست دقیقه این استمرار معلوم می‌شود که الان چهل دقیقه بر آمدن و نشستن بنده گذشته است این گذشتن یک مسئله‌ای است که من استنباط می‌کنم ولی استمرار جلوس یک واقعیت خارجی است آن که قابل انتراع نیست این مقدار نشستن که منطبق است با پنج دقیقه زمانی این حد را دارد این مقدار نشستن که منطبق است با بیست دقیقه این حد را دارد هر کدام از اینها حد خود را دارد این می‌شود یک مسئله واقعی بنابراین در این جلوس و استمرار جلوس هم همان طوری که عرض شد هیچ اشکالی پیش نمی‌آید یعنی استمرار جلوس یک امر واقعی است همان طور که خود جلوس یک امر واقعی و ثابت است درست عین آن حقیقتی که بر یک شخصی افزوده می‌شود او یک حکایتی را یک مرتبه می‌بیند یکی از دوستان تعریف می‌کرد در همان زمان مرحوم آقا که یک شب من سوار ماشین داشتم مشرف می‌شدم حرم و شب زمستانی بود و سر چهار راه ایستاده بودم چراغ قرمز بود بدون این که اصلاً توجهی داشته بودم یک مرتبه دیدم یک قضیه عجیب برای یکی از دوستان من اتفاق افتاده یک مرتبه احساس کردم تمام ادراکش می‌گفت در عرض یک ثانیه، یک ثانیه که شش ماه نمی‌شود یک ثانیه که یک سال نمی‌شود یک ثانیه یعنی یک ثانیه تمام یک واقعیتی را من در همان موقع نسبت به یکی از آشنایانم و یکی از ارحامم این واقعه را یکدفعه دیدم احساس کردم

گرفتار بوده می‌گفت این گرفتاری را من احساس کردم بعد از این گرفتاری چه خواهد شد او کجا خواهد رفت از زندان بیرون خواهد آمد و بعد فلان قضیه اتفاق خواهد افتاد و بعد خارج خواهد شد و بعد شش ماه در خارج خواهد ماند و بعد دوباره برمی‌گردد و بعد در این جا دوباره گرفتار می‌شود و او را تحت نظر قرار می‌دهند و بعد هم با لایحه قضایا و مسائلی برای او اتفاق می‌افتد تمام آن چه را که در این مدت شش ماه که کم نیست شش ماه یعنی شش تا سی روز افرادی که در آن شش ماه با او ملاقات می‌کنند ارتباطاتی که در این جا دارد حوادثی که برای او پیش می‌آید تمام این مدت شش ماه را من در یک ثانیه دیدم و بعد هم عاقبت کارش را دیدم و بعد آن قبرش را دیدم همه را از اول تا آخر چه کسی براو نماز می‌خواند چه کسی تشییعش می‌کند تمام اینها را من دیدم در یک ثانیه طول کشید منتهی صدایم درنیامد گفتم ببینم پرده‌ها یکی یکی چه طوری می‌گذرد بعد از یک مدت دیدم پرده اول پیش آمد عینا همانی بوده که من دیدم این که دیگر حدس نیست شعبده و سحر نیست چند روز دیگر دیدم پرده دوم پیش آمد، سوم پیش آمد یکی یکی پیش آمد الان تمام این واقعیت را در وجود خودش دیده عکس هم ندیده نه این که عکس ببیند بلکه در وجود خود دیده است این حقیقت خارجی چقدر زمان برده است.

لذا دیگر مسائل خیلی زیاد است تا این که آن صحنه‌های آخر هم یک یک پیش آمد و بالاخره او به رحمت خدا رفت این واقعیتی را که الان دیده که این قضیه در این معلوم است چیست این معلوم است از ابداع است القاء این مسئله در نفس او مانند این رویت ظاهری نیست در رویت ظاهری برای چشم و گوش باید زمان ببرد این ادراک معلول برای ابزاری است که در آن ابزار گذشت زمان یکی پس از دیگری لحاظ است ولی برای چشم دل و برای نفس واقعه‌ای

که در خارج است همان واقع را می‌بیند الان شما این جا نشستید یک واقعیته است دیگر یا نه یک واقعیت خارجی است که من دارم او را می‌بینم و مشاهده می‌کنم برای رسیدن به این واقعیت دو راه وجود دارد راه اول راه ابزار عادی چشم و گوش و زبان و لمس و حس است و راه دوم راه میانبر است آن دیگر نیازی به چشم ندارد حتی چشم هم بسته باشد شما را می‌بیند همین شمایی که الان به صورت عینی و به صورت تکوینی در این جا نشستید شما را دارد می‌بیند آگاهی، آگاهی است دیگر چه فرق می‌کند از هر راهی می‌خواهد باشد.

صحبت در این است که آگاهی بر امر موهوم است یا آگاهی بر امر واقعی، این واقعی است چطور این که چشم در این جا واقع را می‌بیند ولی او واقع را نمی‌بیند آن تصویر دارد می‌بیند اگر واقع واقع است دیگر برای ادراک واقع چه فرقی می‌کند چشم این واقع را درک نکند یا این که نه چشم درک نکند دل آن واقع را درک نکند افرادی که اطلاع دارند بر یک واقعه خارجی چشمشان که درک نمی‌کند طرف بالا نشسته می‌گوید طبقه پایین چه خبر است در این حال چشمش که نمی‌بیند چشمش که لیزر یا سونوگرافی و یا عکسبرداری اشعه که نیست که از اسکن بگذرد بلکه نشسته است طبقه بالا دارد می‌گوید الان طبقه پایین بچه ها دارند بازی می‌کنند الان این زد کله او را به دیوار و کله‌اش فرض کنید که درد آمد یا مثلاً سرش خون آمد از آن بالا دارد تماشا می‌کند با چه می‌بیند چه را می‌بیند آیا غیر از آن را می‌بیند که اگر چشمش باز بود می‌دید یا نه همان را می‌بیند که چشم داشت چطور چشمش یک واقعیت خارجی را می‌بیند این هم که آن بالا چشمش بسته است و سقف دارد و آن سقف کف دارد و کف نمی‌گذارد که این آن پایین را ببیند الان هم دارد همان را می‌بیند هیچ تفاوت هم نمی‌کند آیا می‌توانیم بگوییم که آگاهی اول آگاهی بر عین است آگاهی دوم

آگاهی بر صورت است می‌توانیم این حرف را بزنیم یا نه هر دو یکی است هم آگاهی اول آگاهی بر عین است خب چشم غیر از عین را که نمی‌تواند ببیند هم آگاهی دوم آگاهی بر عین است به خاطر این که چشم دیگر را در این جا به کاربرده است ابزار و واسطه دیگری را اعمال کرده برای این اطلاع مگر در این اطلاع حتما باید از وسیله خاص استفاده بشود هزار تا وسیله ممکن است باشد و پیدا بشود که انسان بتواند با این اطلاع و آگاهی پیدا کند بعضی از اشیاء هستند اینها اطلاعتشان بر اشیاء دورشان اطلاع با چشم است بعضی ها هستند اطلاعتشان با امواج است یعنی موج می‌فرستد بعضی حیواناتها هستند موج می‌فرستد با آن موجشان می‌فهمند که فرض کنید که جلو کیست دشمن است آن را تشخیص بدهند ما این کار را نمی‌توانیم بکنیم چون ما حالا این کار را نمی‌کنیم پس دلیل بر این است که آن در تخیل است نه حتی دقیق‌تر هم می‌بیند و دقیق‌تر هم عکس‌العمل نشان می‌دهد و اگر او نمی‌تواند ببیند پس دلیل بر این است که از دید ما دید ما را تخطئه نکند نه هم ما نمی‌توانیم او را تخطئه کنیم هم او نمی‌تواند ما را تخطئه کند دو نوع ابزار در اختیار خدا قرار داده یک ابزار چشم و گوش یک ابزار هم موج امواج می‌فرستد امواج هم یک وسیله برای آگاهی است اگر ما روزی رسید که این ابزار را از دست دادیم همان ابزاری که خدا برای خفاش و ما قرار داده می‌بینیم با آن چه را که ما با چشم دیدیم هر دو یکی است هیچ تفاوتی ندارد حتی شاید مثلا آن یک چیزهایی دیگری را هم متوجه بشود که ما نشدیم یا هر دوی اینها ضمیمه بشود یک اسرار دیگری از آن حقیقت تکوینیه برای انسان ظهور پیدا کند این جا است که متوجه می‌شویم مسئله تحقق عین خارجی این در وجودش زمان هیچ گونه دخالتی ندارد بر ثبوتش زمان مترتب است بله یعنی وقتی که این تحقق خارجی پیدا می‌کرد آن

وقت ما می‌آییم بر استمرارش زمان را قرار می‌دهیم می‌گوییم یک ساعت از تولدش گذشت ما می‌گوییم دو ساعت گذشت بله گذشت یک امر واقعی است نه این که باز آن امر تخیلی است همان طوری که خود تولد یک امر واقعی است بقاء بر تولد هم باز این امر واقعی است منتهی مترتب بر این بقاء زمان می‌آید اعتبار می‌شود یک وقت شما فرض کنید که می‌گویید یک ساعت یک وقتی آن یک ساعت را می‌گویید ملک که نیامده که بگوید فرض کنید که شبانه روز بیست و چهار ساعت است شما دلتان می‌خواهد شبانه روز را سی ساعت بگیرید کی گفته کی به کی است دو دو تا شش تا هان کی به کی است می‌شود گاهی اتفاق می‌افتاد دو دو تا هفت یا شانزده تا مسئله‌ای نیست زمان هم دست کیست دست ما است آمدند گفتند زمان را بیست و چهار تا تقسیم کن برای عمه‌شان گفتند بنده می‌گویم اصلاً زمان ۷۶ ساعت است چه اشکال دارد این عقربه که بایستی که فرض کنید که بگردد بیاید سر دوازده من اصلاً به جای دوازده می‌نویسم سی و شش . سی و شش ساعت گذشته بابا یکربع گذشته می‌خواهم بگویم سی و شش ساعت مشکلی پیش نمی‌آید بله ما سایر این امور را بر این سی و شش ساعت باید مترتب کنیم نمی‌شود این را سی و شش ساعت کنیم و آن یکی سرجایش بماند درست است آن وقت همه چیز می‌شود . ولی اگر قرار بر این است که این قضیه اعتبار دستان باشد ما این اعتبار را در همه جا می‌توانیم لحاظ کنیم از مطالب گذشته به این نتیجه رسیدیم که مسئله واقعیت خارجی این متکونات و اعیان خارجی در عالم شهادت این مسئله هیچ گونه منافاتی با خلقت ابداعی او به اراده واحده و به واسطه کلمه کن تکوینی به لحظه واحده و اراده واحده مانند سایر امور مجرده ندارد همان طوری که ذات اقدس حق نسبت به آن امور مجرده این با اراده واحده مافوق زمان و مافوق مکان کلمه کن او تعلق گرفته همین طور

نسبت به ابداع و احداث و خلق پدیده های خارجی در عالم شهادت هم با همان اراده نه اراده مترتبه بله اراده حق دفعه واحده تعلق گرفته است بر این که اصغر بعد از اکبر به دنیا بیاید ولی برای این اعمال زمان نگذاشته نه به یک اراده آمده گفته اکبر پدر است اصغر پسر است زید نوه است و عمر نتیجه است و هلم جرا و با یک اراده این پنج تا را با هم وجود خارجی داده است درست الان این پنج تا هستند همان طوری که مجردات هست همان طوری که مثال هست همان طوری که سایر عوالم علی و عوالم غیبی وجود خارجی و عینی دارند الان هم همه وجود خارجی و عینی دارد منتهی در خود خارج و تکون خارجیش این زمان و باید رعایت بشود تا یکی بعد از دیگری در خارج برای افرادی که این افراد چشم ظاهر دارند پیدا بشود ولی برای آنهایی که چشم باطن دارند دیگر در آن جا زمان معنا ندارد دیگر زمان وجود ندارد نه هست همه این اشیاء از اول تا آخر وجود خارجی دارند .

تلمیذ: زمانی را تقدم و تأخر می دانیم این تقدم و تأخر اگر زمان نیست چگونه ادراک می کنیم؟

استاد: شما این را چگونه ادراک می کنید که این بعد از این است؟ در زمان این بعد از این هست یا نیست این بعد از این است دیگر این که مقدم بر این نیست این مقدم است این متأخر است شما به یک لحظه همه را با خصوصیت و کیفیات تلمیذ: این به خاطر اینکه معهود خارجی ما است

استاد: شما اصلاً هیچ معهودی ندارید

تلمیذ: ذهنیتی داریم

استاد: نه هیچ ذهنیتی نداشته باشید

تلمیذ: نمی توانید بگوییم این بعد از این است

استاد: نمی‌توانید بگویید غیر از این نیست من هم همین را می‌گویم تمام اینها به جهل ما برمی‌گردد ولی آیا در عالم واقع و در نفس الامر این مقدم بر این هست یا نه الان شما چشمتان را ببندید بنده دستم را هم باز می‌کنم این که من دستم را باز می‌کنم شما نمی‌توانید ببینید که این مقدم بر این است ولی افراد دیگر که در این جا چشمشان باز است اینها می‌بینند دیدن آنها واقعیت خارجی ایجاد می‌کند یا دیدن اینها اطلاع بر یک واقعیت خارجی است تمام مسائل همین است نیاز به زمان ندارد

تلمیذ: این زمان چگونه پیدا شده است

استاد: زمان خودش اعتبار است همین اعتباری که به واسطه بقاء و استمرار می‌آید تلمیذ: استمرار و بقاء بنابر فرمایش شما جزء ابداعات است

استاد: در همه ابداع است

تلمیذ: ابداع شد بقاء و استمرار به وجود آورد و قبل از ورود این زمان بوده یعنی قبلاً بقاء و وجود ما بوده کما این که بعد از این هم هست بنابراین چرا ما الان ادراک زمان را می‌کنیم و این ادراک زمان را قبلاً نمی‌کنیم دیروز فرمودید استاد: این جوری نیست

تلمیذ: بحث تعلق نفس است و آیا این تعلق نفس ایجاد کرده این برهه را مثل این فیلم‌هایی که می‌خواهند نشان بدهند صد ساعت فیلم را جلوی نور عبور می‌دهد این جوری است در حالی که فیلم هنوز سر جای خودش است

استاد: بنده عرضم این بود را قبلاً روی همین قضیه تأکید کردم برای اطلاع برا مر خارجی ما نیاز به ابزار و ادوات داریم یک ابزار و ادوات ادواتی است که فقط اطلاع او و میزان ادراک او آنی است و در آنیات است مثل فرض کنید که گوش ما و چشم ما و امثال ذلک این الان همان طوری که چشم ما قدرتش و

استعدادش محدود است بعضی ها فرض کنید که نور چشمشان ده دهم است بعضیها نور چشمشان شش دهم است آن کسی که شش دهم است بیش از یک فاصله را نمی‌تواند اصلاً ببیند نمی‌تواند بگوید نیست چون من نمی‌بینم فقط می‌تواند بگوید من نمی‌بینم مادون آن فاصله را مشاهده می‌کند یکی چشمش ده دهم است یعنی نرمال است همه را می‌بیند بعضیها چشمشان یازده دهم است یعنی بیش از آن مقداری که فرض کنید که یک چشم عادی می‌تواند یک فاصله را مشاهده کند می‌تواند ببیند در حالتی که این اولی داد می‌زند که چشم من سالم است چشم من نرمال است چشم من عادی است چرا من نمی‌بینم پس تو داری دروغ می‌گویی می‌گوید نگو من دروغ می‌گویم آن ابزاری که در اختیار من است استعداد او برای ادراک از ابزار تو قویتر است ممکن است یک نفر چشمش بیشتر هم باشد پس همان طوری که برای ادراک ممکن است که آن ابزار تفاوت داشته باشد و آن ابزار در محدودیت و شرایط خاص خودش می‌تواند ادراک کند شما اگر این در را ببیند هر چه هم چشم شما قوی باشد نمی‌توانید از این در رد شوید و چشم شما عبور کند همین طور برای ادراک آن واقعه خارجی این ابزار اگر کنار برود ابزار دیگری بیاید آن چرا که این ابزار ادراک نمی‌کند او ادراک می‌کند در همین عالم یعنی در همین وضعیت خارجی این مربوط به چیست مربوط به آن چیزی است که الان وجود خارجی دارد یعنی الان آن هست بیرون است در بسته است و چشم من و شما نمی‌تواند ببیند درست ولی برای کسی که نیاز به این ندارد الان نگاه می‌کند می‌گوید این الان رفت آن جا می‌گوید کو نگاه کن در بسته است می‌گوید خیلی خب تو الان این را از من بشنو بعدا ببین که انجام شده یا نشده ببین این شخص ایستاده در آن گوشه پیراهنش این رنگ دارد شلوارش این رنگ دارد حرکت کرد در آن جا رفت نشست فلان کتاب را

برداشت رفت چیز کرد شما بردارید در را باز می‌کنید می‌بینید یک نفر آن ته نشسته نگاه کن شما کجا بودی می‌گویند من دو دقیقه پیش این جا نشسته بودم می‌گویم چه جوری رفتم می‌گویند بلند شدم رفتم آن جا نشستم کتاب را برداشتم و این همان شد این که الان دارد از در بسته می‌بیند چه را دارد می‌بیند صحبت ما این است این قضیه را شما حل کنید این که الان دارد می‌بیند یعنی همان طور می‌بیند به طوری که الان با دوربین عکس بردارد درست مثل دوربینی است که الان شما دارید از آن شخص عکس برمی‌دارید یک عکس را نشان می‌دهد هم شما دوربینت همان عکس را نشان می‌دهد هم آن دوربینی که از این جا برداشتی همان است این چه را می‌بیند در حالتی که آیا این فقط صورت می‌بیند یا طرف را دارد می‌بیند آن جاست دارم می‌بینم که این این جا است این دیدن معلوم می‌شود هیچ ارتباطی به چشم ندارد این برمی‌گردد فقط به آن حقیقت مثالی من آن حقیقت مثالی است که ادراک و اطلاع و آگاهی پیدا می‌کند آن حقیقت مثالی اما به ابزار و آلات ظاهری نیاز دارد برای اطلاعرش اما به ابزار باطن در هر دوی اینها واقعیت خارجی دست نخورده به جای خودش باقی است تا وقتی که ما از ابزار عادی استفاده می‌کنیم امور متأخره را معدوم می‌پنداریم و امور مقدمه ماضیه و منمحه آنها را ما تصور می‌کنیم وقتی که آن ابزار را کنار گذاشتیم و آن نفس مثالی ما از ابزار مثالی هم استفاده کرد دیگر در آن دیگر نه مقدمی بوده نه موخری همه را داریم می‌بینم البته بسته به آن کیفیت اشتدادی که نفس می‌تواند البته خود آن مثال تو در تو است با مثال می‌تواند پیدا کند

تلمیذ: در حقیقت بنابر آنچه که فرمودید چیزی که الان ادراک کند نداریم عالم مقال است

استاد: نداریم اصلاً هیچی نداریم راحت دیگر همه چیز دینمان از بین رفت

شریعتمان از بین رفت فیزیک که از بین رفت هر چه بود رفت هوا کار ما همین است دیگر همه چیز منتهی صور فرق می‌کند آن صورت صورت مجرده خالص است بعد خلوصش بیشتر است و همین طور تا می‌رسد به یک مقامی که در آن مقام هر چه از آنها بگذرد خصوصیات ابتعادیه هی بر او اضافه می‌شود که جهات نفسیه است و این جهت نفس به جایی می‌رسد که نیاز به این ابزار دارد این به خاطر تعلق این بدن است با این ابزار خاص .